



۲۰۱۸/۰۶/۰۲

دوکتور نور احمد خالدی

فرهنگ چیست و فرهنگ پشتونها کدام است؟

احمدشاه مسعود در یک جلسه تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود که پشتونها یک قوم بی‌فرهنگ و عقب مانده هستند! علاوه بر آن در سالهای اخیر بعضی نویسنده گان هزاره و تاجیک با بکار بردن اصطلاحات دولت قبیله و یا قبیله‌ی در معرفی دولتهای افغانستان اصطلاحات قوم، اقوام، قبیله و قباایل را در حاله مفاهیم تحقیر آمیز "عقب افتاده"، "بی فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" و غیره بکار میگیرند. تکرار این برداشتهای نادرست قومپرستانه اثرات مخربی در تکامل ذهنیتهای جوانان تاجک و هزاره و بخصوص در طرز دید و رفتار آنها در مقابل قوم پشتون در مجموع و افراد پشتون تبار بخصوص برجا گذاشته که در رسانه ها و بخصوص رسانه های اجتماعی و انترننتی همه روزه شاهد آن هستیم. این طرز دید مخرب تاجایی پیش رفته که شخصی با سطح علم و دانش رییس جمهور اشرف غنی را که از چند نسل در شهر کابل تولد شده و با فرهنگ شهری کابلی، و همچنان متعاقباً پیشرفته ترین شهرهای دنیا، بزرگ شده در عالیترین پوهنتونهای دنیا درس خوانده و تدریس کرده "کوچی" و "قبیله بی" خطاب میکنند. بیایید ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ پشتونها در مقایسه با فرهنگ تاجکها و هزاره ها کدام است!

از میان صدها تعریف بسیط و مغلط موجوده فرهنگ "Culture"، تعریف ترکیبی آتی فکر میکنم حاوی عصاره تعریفهای با اعتبار موجوده است: "فرهنگ مجموعه دانش، عقاید، ارزشها، رفتار، و وسایلی است که جوامع بشری در حیات روزانه خود و در رابطه به همدیگر بکار میگیرند که متکی به آموختن متداوم بوده و به انتقال این دانش به نسلهای بعدی می انجامد."

آیا پشتون ها همانطوریکه احمدشاه مسعود در یک جلسه تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود یک قوم بی‌فرهنگ و عقب مانده هستند؟

اتفاقاً بررسی این مساله آسان است. انعکاس فرهنگ بالاتر در چه چیزهایی است؟ آیا سیستم های زراعتی در مناطق تاجیک نشین پروان، کاپیسا، پنجشیر، غوربند، سالنگ و بدخشان بهتر و پیشرفته تر از ننگرهار، کنر، لغمان، پکتیا، قندهار و هلمند میباشد؟ جواب این سوال منفی است. آیا مناسبات زراعتی در مناطق تاجیک نشین بهتر از مناسبات زراعتی در مناطق پشتون نشین است؟ باز هم جواب آن منفی است. آیا خلاقیت های هنری در مناطق تاجک نشین پروان و بدخشان بهتر از ننگرهار و قندهار است؟ باز هم جواب آن منفی است. آیا روابط اجتماعی در مناطق تاجیک نشین بهتر از روابط اجتماعی در مناطق پشتون نشین است؟ باز هم جواب آن منفی است.

بنابر آن این ادعای برتری فرهنگی تاجیک ها در برابر پشتون ها در افغانستان در چه عناصری انعکاس یافته است؟ مثال احمدشاه مسعود موضوع شهر نشینی تاجیک ها در مناطق پشتون نشین اورگون و گردیز میباشد. آیا این درست است؟ باید یاد آوری کرد که تاجیک ها در ارگون و گردیز جوامع اقلیت قومی را تشکیل میدهند و این جوامع اقلیت به زمین دسترسی نداشتند. تاجیکها در ارگون و گردیز مانند هر جامعه اقلیت در جوامع فیودالی در سراسر دنیا ناگذیر به مشاغل حرفوی، تجارت و صنعت پرداختند. به هندوها و سیک ها در نگرهار، پروان و کندهار توجه کنید. به یهودی های در سراسر دنیا توجه کنید. همه این اقلیتها شهرنشین و تاجر پیشه بوده اند چون به زمین دسترسی نداشتند. بنابر آن این فرضیه درست نیست.

آیا پشتونها یک جامعه شگوفان فرهنگی خراسانی را در هم شکسته و بر خرابه های آن یک دولت بی فرهنگ عقبگرای قبیلوی ایجاد کردند؟ داکتر صاحب نظر مرادی در مقاله تحت عنوان از "احمد شاه ابدالی تا عبدالرحمن خان" در جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش. مینویسد که:

"مرگ نادر افشار خراسانی در سال ۱۷۴۷م منجر به بروز تحولات تازه سیاسی و قبض و بسط جغرافیایی در قلمرو ایران و خراسان بزرگ و بدنبال آن در هند و ماورالنهر گردید... و احمد خان ابدالی ثم درانی رئیس قبیله غلجی... حکومت افغان ها متشکل از چند قبیله پشتون رادر قندهار اساس گذاشت. از آن به بعد حاکمیت سیاسی خراسان در محوریت قندهار... قرار گرفت؛ که روند شکل گیری و توسعه نظام قبیله ای آنها را به تصاحب کشوری که بعدها به اسم "افغانستان" مسمی شد، مساعد نمود... احمد شاه ابدالی با فراخواندن کنسرواسیونی متشکل از اقوام و قبایل پشتون اساس گذار حکومت قبیله ای بر بخشی از خراسان بزرگ گردید". [صاحب نظر مرادی، جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش.]

در این برداشت کاربرد اصطلاحات قوم، قبیله ای و قبایل در حاله مفاهیم تحقیر آمیز "عقب افتاده"، "بی فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" کاملا واضح است. در حالیکه موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله ای با یک کود اجتماعی پشتونوالی به مثابه یک پدیده مثبت به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی آنها را فراهم میکرد.

واقعیت آن است که در دو صد سال قبل از قیام میرویس خان و ایجاد سلسله هوتکی و متعاقب او احمد شاه درانی در این سرزمینها مغولها و صفویها و نادر افشار حکومت کردند. با مطالعه نوشته صاحب نظر مرادی یک جوان کم اطلاع تاجک و هزاره فکر خواهد کرد که گویا پشتونها یک دولت عقب افتاده قبیلوی را در خراسان بزرگ و ایران به عوض یک دموکراسی پیشرفته جفرسونی که با احترام به موازین حقوق بشر در زمان صفویها و نادر افشار اداره میشد برقرار کردند! واقعیت آن بود که شاه اسماعیل صفوی به درباریان خود هدایت داد تا گوشت بدن مرده شیبک خان از یک را بخورند! به تأیید محقق و گوینده تلویزیونی ایرانی بهرام مشیری دولت صفوی به گورگین خان هدایت داده بود که از هیچ ظلمی بالای افغانهای سنی مذهب فرو گذاشت نکند. همچنان نادر افشار "خراسانی" آنقدر در خراسان و سایر بلاد ظلم کرد و آدم کشت، از جمله پسر خود را کشت و به قتل عام مردم دهلی پرداخت، که بالاخره اطرافیان سرش را از تنش جدا کردند و لاشه اش را در بیابان انداختند!

امروز هیچ شاعر، نویسنده، معمار، افسر نظامی، رهبر ضد استعماری، عالم دینی تاجک تبار و هزاره را که در این دوران میزیسته و از خود اسمی بجا گذاشته باشد بخاطر نداریم. بر عکس این میرویس خان هوتکی، شاه محمود

هوتکی، شاه اشرف هوتکی و احمد شاه ابدالی بود که اقوام خود را در مقابل استیلا بیگانه تجهیز کردند و سلطه بیگانه را نه تنها خاتمه دادند بلکه امپراطوری صفوی را نیز ساقط کردند. آیا موفقیت قیام رهبران پشتون تصادفی بود و یا نتیجه طبیعی و منطقی تکامل قبایل پشتون و نقش تعیین کننده آنها در این سرزمینها میباشد؟ عوامل موفقیت قیام رهبران پشتون چه بود؟ آیا سیستم پیشرفته روابط قبیله‌ای آنها در پیروزی شان سهم داشت؟ اولین مزیت میرویس خان و متعاقب او احمدشاه ابدالی تفوق عددی قوم پشتون به حیث بزرگترین قوم ساکن این سرزمینها از خراسان تا قندهار، کابل و پشاور بود. مزیت دوم او آگاهی رهبران پشتون از شرایط مسلط در امپراطوریهای پوسیده صفوی و مغولی و افشاری بود که توانستند از آن به نفع مردم خود استفاده کنند. مزیت سوم موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله‌ای با یک کود اجتماعی پشتونوالی بود که به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی را فراهم میکرد. مزیت چهارم آن بود که اقوام ساکن کشور به درجات مختلف از شرایط مسلط اجتماعی و سیاسی مسلط استیلا مغولی هند و صفویان فارس راضی نبوده یک زعامت بومی را ترجیح دادند. رهبران اقوام تاجک، ازبک و هزاره در بطن حوادث آنزمان فعالانه و یا خاموشانه رهبری پشتونها را با آگاهی عملی از اینکه بزرگترین قوم ساکن این سرزمینها اند پذیرفته در طول سه صد سال هیچ جنبش قابل ملاحظه جدایی طلبی در این کشور بظهور نرسید.

بعد از تاسیس دولت مستقل افغان بر خرابه های بایری، صفوی و افشاری در سرزمینی که امروز افغانستان نامیده میشود، پشتون‌ها زبان دری را همچنان زبان رسمی خود ادامه دادند. سلاطین افغان مانند احمدشاه، تیمورشاه و شاه شجاع بزبان دری شعر میگفتند. شاه شجاع یک دیوان بزبان دری دارد. در مساجد دهات مناطق پشتون نشین افغانستان با چشم دید شخصی نویسنده تا سالهای ۱۹۶۰م کتابهای بوستان و گلستان سعدی به اطفال تدریس میشد و اشعار حافظ حفظ میگردد. پشتونها سیستمهای اداری، نظامی و مالیاتی دولتهای مغولی هند و دولت فارس را در کشور جدیدالتاسیس خود اقتباس کردند.

بعضیها به جنگهای خانوادگی حکام پشتون که در طول سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۸۰م واقع شد اشاره نموده این جنگها را نشانه‌هایی از فقدان یک فرهنگ پیشرفته میدانند. بدون شک این جنگها به برادر کشیها و نابینا کردن بعضی از نزدیکان و حکام انجامید و برای بیش از هفتاد سال کشور را دستخوش هرج و مرج کرد. اما فراموش نکنیم که این حوادث با قیام شهزاده شاه محمود برضد برادر خود زمانشاه به تحریک مستقیم انگلیسها و حمایت لشکریان قاجاری فارس شروع شد، باجنگهای اول و دوم انگلیسها برضد افغانستان مصادف شد و با به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمان خان خاتمه یافت.

تعدادی هم از کندی پروسه پیشرفت و ترقی اقتصادی و اجتماعی کشور در سه صد سال گذشته شاکی هستند. نباید فراموش کنیم افغانستان در گیر بازیهای استعماری دو ابر قدرت، انگلیس و روسیه تزاری شد، جنگهای اول و دوم با انگلیسها را سپری کرد و زمانیکه به استقلال رسید جنبش تجدد و ترقیخواهانه و معارف پرور امانی با یک جنبش ارتجاعی ضد ترقی و ضد معارف سکوی مواجه شده متوقف شد. افغانستان محاط به خشکه بر عکس همسایگان از منابع سرشار نفت و گاز برخوردار نیست. استفاده تجارتي از سایر منابع معدنی مانند آهن و مس از یکطرف به سرمایه‌گذاری هنگفت نیاز دارد و از جانب دیگر به بازارهای قابل ملاحظه داخلی و خارجی و زیربنای حمل و نقل مانند سرکها و خطوط راه آهن و دسترسی به بنادر بحری. ادامه جنگ در چهل سال گذشته

تطبیق پروژه های انکشافی را متوقف کرده است. در عین زمان این دولت مجاهدین ربانی-مسعود بود که با تبنای با دولت پاکستان به انحلال دولت افغانستان و اردوی افغانستان دست زده ملیشیاوی قومی آنها تمام سرمایه های منقول و قابل فروش دولت را با تمام سلاح ثقیله اردوی کشور در بازارهای پاکستان به فروش رساندند. دولتهای پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سائر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آنها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل میگردد، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانیها، عرس ببیل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیکها ادامه داشت.

حکام پشتون دولتهای افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندهار، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والیهای جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتونها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچیها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آنها به بهانه های مختلف مانع ایجاد کردند.

باید فراموش نکنیم اگر حکام پشتون دولتهای افغانستان به تعدادی خانواده های ناقلین پشتون از مناطق کم زمین جنوبی و مشرقی به قطغن، ترکستان افغانی و فاریاب اجازه دادند، همچنان بدون تبعیض به هزاران خانواده مهاجر تاجیک، ازبک و ترکمن اجازه دادند که برای نجات شان از تجاوز روسهای تزاری و بالشویکها به بدخشان، قطغن، ترکستان و فاریاب مسکن گزین شوند.

تصادفی نیست که در سرزمینهای ما پشتونها جاگزین دولتهای صفوی و نادر افشار شدند. آنها قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال در هندوستان حکومت کردند و حکومتهای آنها از غلجی ها تا لودیها و سوریها، از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. این پشتون ها بودند که به عنوان نظامیان غوری ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند.

پشتون ها سیستم بهتر مالیاتی را در هند ایجاد کردند. سلطه آخرین سلطان پشتون شیرشاه سوری توسط همایون پسر بابر پادشاه مغولی هند به حمایت صفویهای فارس ساقط شد. دولت های پشتون هند از قندهار تا بنگال راه تجارتی را امتداد دادند و در فرسنگ های مناسب سرای های پیشوازی ایجاد کردند. پشتون ها زبان فارسی دری را زبان رسمی اداری خویش انتخاب کردند. حالا اگر پشتونها تعصب قومی در مقابل تاجیکها میداشتند چگونه زبان آنها را زبان رسمی خود قبول کردند؟ آنها در شگوفانی این زبان در هند سهم بزرگ گرفتند که به پیروی از پشتون ها متعاقباً مغولهای بابری زبان فارسی دری را هم چنان زبان رسمی خود ادامه دادند.

بنابر آن طوریکه تجربه هشتصد ساله در نیمقاره هند و سه صد ساله در افغانستان نشان میدهد رفتار حکام پشتونها در مقابل سایر اقوام و قشرهای اجتماعی بر می آید خلاف آنچه ادعا میگردد پشتون ها اقوام بسیار با فرهنگ، بردبار، غیر متعصب و باوقار هستند که به فرهنگ سائر اقوام کشور احترام میگذارند.

سیستم روابط قبیله‌ی پشتونها:

اولیور روی در کتاب اصلی و معروف خود را جمع به افغانستان (اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، کمبریج، چاپ دوم ۱۹۹۰) کود مدنی پشتونها یا "پشتونولی" را "دموکراتیک" خوانده (ص ۳۶) مینویسد "در زوهای قومی یک سیستم مثبته که شامل کود مدنی پشتونولی و سیستم جرگه ها اند موجود میباشد. پشتونولی از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعه حقوق مدنی را تشکیل میدهد. کود مدنی قبایلی در ذات خود غیر مذهبی بوده و، در سطح قانون، پشتونولی و شریعت حتی مخالف همدیگر اند". اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد" (ص ۳۵). نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم. صاحب نظر مرادی مینویسد:

"احمدخان فرزند زمان خان رئیس قبیله ابدالی هم برای کسب رضائیت و جاری نمودن اقتدار سیاسی خود در برابر رقبایش در سال ۱۷۴۷ در قندهار از شیوه تدویر این نوع "جرگه"ها استفاده نمود، و به فیصله آن صبغه قانونی و ملی بخشید... احمد خان با توجه به مناسبات جامعه قبیله ای وضع مقرراتی را رویدست گرفت، ... و برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیله‌ی خویش به وضع مقررات ویژه قبیله‌ی نیازمندی احساس نموده است." [صاحب نظر مرادی، خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰] مرادی می افزاید: "در هر حال پادشاه متعلق به قبیله خاصی است (تا سال ۱۸۱۸ از طایفه "سدوزایی" و تا سال ۱۸۷۸ از طایفه "بارکزیایی" و بعداً محمد زایی) بابرقراری پیوندهای زناشویی میان قبیله ای است، که تعیین کننده حلقه مراقبت ها و زدوبندهایی که پای قبایل غیر درانی را به بازی قدرت می کشاند، و این امر عموماً به واسطه مادران مدعی سلطنت برای پسران شان تحقق می یابد. پست های میان خانواده ها و قبایل درانی تقسیم شده اند، انتخاب چه از طریق توافق (جرگه بزرگ) و چه با کشیدن اسلحه بروی هم دیگر، انجام می شود. این جنگ ها غالباً جنبه سمبولیک دارند و نظر باینکه همه مدعیان (قدرت) درانی هستند، تصمیم گیری توسط قبایل پشتون غیر درانی انجام می شود." [همانجا]

در این شکی نیست که جرگه ها و لویه جرگه ها سنتهای قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچ کسی هم ادعا ندارد که این سازمانهای اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند. اما در طول تاریخ این جرگه ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصتهای لازم برای تصمیم گیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثالهای سالهای نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال ۲۰۰۴م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و ازبک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چین تحریم از طرف دکتر عبدالله عبدالله در سال ۲۰۱۳ در مقابل لویه جرگه مشورتی که از طرف رییس جمهور حامد کرزی دعوت شده بود

صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و ذلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آنرا در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنه مردود قبیله‌ی خواندند. عبدالله و حامیان آنها فکر میکردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطه آنها معاهده امنیتی با امریکا را رد کند. باوجود آنکه حامد کرزی چنین توقعی داشت اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهده امنیتی با امریکا را تایید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از نیت حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتیهای روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبدالله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگه بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه میتواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدراعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقس او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

آنانیکه جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. در بالا به نقل از صاحب نظر مرادی خواندیم که "احمد خان... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، و نظامی به کارگرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیله‌ی خویش به وضع مقررات ویژه قبیله‌ی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمدشاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" طوریکه در بالا از قول اولیور روی دیدیم در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزاره او در صفحات تلویزیونها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این مالاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتونها موجود است. فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون نشین در پاکستان میباشند. اکثر این افراد در کمپهای مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی و هابی تطبیق بدون چون و چرای "شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزشهای ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آنرا در تخریب مجسمه های بودایی بامیان میتوانیم ببینیم. مجسمه های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولتهای عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبولهای ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آنها لذت بردند. باآنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون نشین اداره و اجرا میگردد، نداشتند.

باید در نظر داشت که دولتهای متکی به نظام به اصطلاح قبیله‌ی در یک کشور کثیرالقومی افغانستان که شامل سرزمینهای تاریخی خراسان، سیستان، بلوچستان، زابلستان، کابلستان، ترکستان، بدخشان، غرjestان، افغانستان

و غیره بود توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است که در برنامه سیاسی و اجتماعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در آخرین انتخابات ریاست جمهوری (۲۰۱۴م) نه تنها تجزیه طلبی بلکه حتی موضوع فدرالیسم گنجانیده نشده بود. عوامل این استقرار سیاسی را توماس بارفیلد در مقدمه کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، که "سلاطین درانی از سال ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۸م با وجودیکه از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخوردار بودند اما تسلسل زمامداری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب درونی خانوادگی خود تنظیم میکردند. این زمامداران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجود بود، خودداری کردند" (توماس بارفیلد، ص ۴). با این شیوه زمامداران پشتون قادر شدند مدعیان سلطنت و زمامداری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خاص خانوادگی محدود بسازند و بالقوه سطح مخصصات ممکنه را کاهش دهند.

این واقعیتهای تاریخی بر خلاف تبلیغات دروغین پشتونستیزها نشان میدهد که هیچ نشانه ای از رفتار فاشیستی در حکام پشتون تبار دیده نشده است. بعضیها به حملات امیر عبدالرحمان خان در هزاره جات اشاره نموده بخصوص سهمگیری ملیشه ها قومی را در جنگ سوم که سبب زیاده رویها و به اسارت گرفتنها انجامید اشاره میکنند. این حوادث بدن شک، همانند حمله دولت ربانی- مسعود بر افشار کابل، سبب جنایات نابخشودنی بر ضد قوم هزاره شده است. در عین زمان فراموش نکنیم که ما این حوادث ۱۲۰ سال قبل را در روشنی آگاهی ما از منشور حقوق بشر و احترام ما به اصول عدالت اجتماعی و آزادیهای تضمین شده قانون اساسی امروزی انجام میدهیم. امیر عبدالرحمان خان همچنان بالای اقوام قلات غلزی، و اقوام پشتون پکتیا و ننگرهار لشکر کشید در نورستان لشکرکشی کرد. بنابر آن طوریکه میبینیم اهداف این لشکرکشیها اعمال حاکمیت فاشیستی یک قوم و یا قشر اجتماعی نبوده بلکه تحکیم حاکمیت دولت افغانستان بالای قلمرو خود و ختم استیلای ملوک الطوائفی در کشور و تأمین امنیت برای تمام مردم کشور بود. فراموش نکنیم که رهبران هزاره در پاسخ به مکتوب التیماتوم امیر عبدالرحمان خان قبل از حمله سوم از هزاره جات به عنوان یک مملکت مستقل نام برده بودند (کتاب خاطرات امیر عبدالرحمان خان).

تعدادی هم طالبان و تفکر طالبانی را تبیین فرهنگ قوم پشتون قلمداد کرده این گروه را مبین اهداف سیاسی و اجتماعی قوم پشتون میدانند. واقعیت آن است که در طی بیست و دو سال گذشته جنبش طالبان به مثابه یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی در افغانستان فعال بوده بالای اوضاع امنیتی، سیاسی و اجتماعی کشور اثر گذار میباشد. گروه طالبان از نظر سیاسی و فکری پیروان یک اندیشه افراطی عقبگرا اند که با موازین پیشرفته علوم و تمدن در عرصه های تعلیمی، اجتماعی، حقوقی، دولتداری، و بشری زمان جاری سازگار نیستند. نه تنها طالبان مبین آرزوها و اهداف قوم پشتون در ایجاد یک جامعه پیشرفته نیستند بلکه طرز تفکر و شیوه حکومتداری آنها از ریشه با زعامت تاریخی دولتهای افغانستان متفاوت است.

بر هیچکس پوشیده نیست که جنبش طالبان و گروه حقانی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان با سوء استفاده از موجودیت ملیونها کودک و نوجوانان مهاجر افغان در پاکستان و طلاب مدارس افراطی مذهبی ایجاد، تجهیز و تربیه شده و هدایت میگردند. مزید بر آن این گروهها از حمایت مالی، جانی، تبلیغاتی، تعلیماتی و پناهگاههای امن احزاب و سازمانهای افراطی مذهبی پاکستان بر خوردار بوده که با تأسیس هزاران مدرسه

تروریست پرور در مناطق سرحدی قبایلی پشتون نشین، و ایجاد فضای اختناق و نا امن در مناطق موازی به آنها در داخل خاک افغانستان، تمام این مناطق را از تعلیم و تربیه و تمدن معاصر بدور نگهداشته به خندق پرورش و بیروس تروریسم جهانی مبدل کرده اند.

در این شکی نیست که دولت سالهای ۱۹۹۶-۲۰۰۱م طالبان یک رژیم قرون وسطایی، غیر متمدن مذهبی بود که با سو استفاده از شرایط مسلط انارشی دولت وقت مجاهدین در افغانستان حاکم شد. اما این رژیم قرون وسطایی عملاً افغانستان را به یک کشور عقبگرا، وابسته و مزدور برای تأمین عمق استراتژیک مورد نیاز پاکستان برای مقابله با تهدید خیالی هندوستان مبدل نموده بود. اما در عین زمان دولت طالبان امنیت جانی و مالی مردم را تأمین کرده ناموس مردم را از تجاوز اوباش که در دوران حکومت انارشی ربانی-مسعود مستولی بود اعاده کرد و به انارشی تنظیمی خاتمه داد.

متأسفانه کنفرانس بن دولت افغانستان را عمدتاً به گروه هاییکه از امریکا در سرنگونی دولت طالبان کمک کرده بودند، بخصوص شورای نظار، سپرده شد. این اغماض سیاسی، جنبش طالبان و اردوی پاکستان را فرصت داد تا افغانستان را یک کشور اشغال شده و دولت آنرا یک دولت اقلیت قومی دست نشانده خوانده فعالیت‌های تروریستی خود را به عنوان یک جنبش آزادیبخش ملی قلمداد نمایند.

نتیجه:

دانسته یا نادانسته تعدادی از احزاب و فعالین سیاسی ضد پشتون در افغانستان عوامل ادامه جنگ و بحران در افغانستان را مبارزه قومی قلمداد کرده عمداً عملیات طالبان را عکس العمل قوم پشتون برای کسب مجدد مقام رهبری تاریخی خود در دولت افغانستان به حساب می آورند. این افراد برای کسب هژمونی بیشتر و ادامه انحصار قدرت دولتی موجودیت پشتونهای معتدل، تحصیل یافته، مسلکی و مترقی را در جامعه و دولت افغانستان که مخالف تفکر طالبانی اند نادیده گرفته به تبلیغات ناسالم علیه قوم پشتون دست میزنند.

متأسفانه فیسبوک و سائر نشرات و رسانه ها مملو از نشرات پشتونستیزانه، تحقیر و توهین آمیز در مقابل قوم پشتون و فرهنگ پشتونها از جانب ستمیها، جمعیتیها، شورای نظاریها، هزارستانیها و فارسیتهاست. هر چندگاهی اوباشان مسلح این گروه ها سوار بر وسایط نقلیه دولتی طعم فاشیسم را به شهریان کابل می چشانند. رهبران سیاسی و نظامی این گروهها در طول شانزده سال انحصار قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی به سو استفاده تاریخی از سرمایه های ملی، عواید گمرکی، استخراج غیر قانونی معادن، اختلاس قراردادهای دولتی، اختلاس کمکهای خارجی، غضب زمینهای دولتی، فروش املاک دولتی، اختلاس بودجه دولتی، فروش و قاچاق اسلحه و مواد مخدر و اجرای معاملات پر از فساد تجاری به زراندوزی شخصی و فامیلی پرداخته در مقامات مهم دولتی اقارب و دوستان خود را بدون در نظر گرفتن اصل شایستگی گماشته و در نتیجه به گنجهای قارونی دست یافته اند. همه اینها و به اضافه تجربه دولتهای حبیب الله کلکانی و ربانی-مسعود هرگز نشانه های یک فرهنگ بالا نمیباشند.

(پایان)

مأخذ:

۱. داکتر صاحب نظر مرادی جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش

۲. اولیور روی اسلام ونوگرایی سیاسی در افغانستان، ترجمه ابوالحسن سروقد، سال ۱۳۶۹، ص ۳۱
۳. اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، متن انگلیسی، چاپ دوم، یونیورسیتی کمبریج، ۱۹۹۰م
۴. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، چاپ یونیورسیتی پرنتون، ۲۰۱۰م.
۵. بابرنامه، متن انگلیسی ترجمه انت لندن ۱۹۲۲
۶. سید عسکر موسوی کتاب "هزاره های افغانستان، (بر گرفته شده از سایت انترنتی <http://urozgan.org/fa-AF/article/۸۲۸۴>)
۷. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳.
۸. بی بی سی فارسی، میزگرد پرگار درباره آریاییها
۹. داکتر غیاث آبادی، رادیو فرانسه بخش فارسی.
۱۰. ژورنال پلوس یل، Plus One دانشمندان پوهنتون پورت سموث انگلستان، هشتم مارچ سال ۲۰۱۲م
۱۱. <http://tamadonema.ir/> ۱۱. نادرشاه-افشار
۱۲. جیمز فریزر انگلیسی، لاکهارت
۱۳. سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، ۱۸۱۵م، جلد اول
۱۴. استاد خلیل اله خلیلی، اعلان پادشاهی میرویس خان هوتک، مجله ژوندون، ۱۹۷۴م، کابل سال ۱۹۷۴م.
۱۵. تاریخ افغانستان (و سفرنامه خاطرات امیر عبدالرحمان خان) // پژوهش و نگارش ایرج افشار (سیستانی)، تهران: ناامن الانمه(ع)، ۱۳۸۱.

